یک کتاب یک نویسنده: گفت‌وگوی احمد غلامی با ناصر فکوهی
به مناسبت انتشار کتاب «روایت ناصر فکوهی از مسئله توسعه در ایران»

نفوذی‌ها مردم کوچه و بازار نیستند

هر یک از صاحب‌نظران عرصه توسعه در حوزه‌های اقتصاد، سیاست و جامعه‌شناسی نظرات خاص خودشان را دارند. اقتصاددانان بر این باورند که برای توسعه و رشد هر کشوری باید اقتصاد را مبنای توسعه قرار داد و سیاسیون معتقدند پیوندی ناگسستنی بین شیوه حکمرانی و توسعه وجود دارد. اما جامعه‌شناسان و صاحب‌نظران اهل فرهنگ توسعه‌محور اعتقاد دارند که بدون فرهنگ هیچ توسعه جدی و عمیقی روی نخواهد داد. تفاوت اهل فرهنگ با دیگر توسعه‌باوران در حوزه اقتصاد و سیاست این است که آنان با پذیرش شیوه‌های دیگر توسعه، فرهنگ را پیش‌درآمد هر توسعه‌ای قلمداد می‌کنند. ناصر فکوهی نیز ازجمله این افراد است که برای توسعه فرهنگی قائل به برنامه‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت است. در بحث با فکوهی، به غیر از فرهنگ درباره مسائل اقتصادی و سیاسی ایران نیز سخن به میان آمده است.

عکس: سنگ‌نوشته‌ها

به‌تازگی کتابی از شما به نام «روایت ناصر» به صورت مشترک از طرف پویش فکری توسعه و «کتاب شرق» منتشر شده که دربرگیرنده آرا و نظریات شما درباره توسعه است. در این کتاب جمع مشکلی مجموعه آرای شما را درمورد توسعه گردآوری کرده و همراه با نقد و تحلیل منتشر کرده است. آقای محسن رثانی در مقدمه این کتاب می‌گوید «فهم ما از توسعه، توسعه‌نیافته است». فکر می‌کنم که او با این گزاره به بنیان ایده شما درمورد توسعه می‌پردازد. چراکه نزد شما کار فرهنگی مبنای توسعه است.

مجموعه‌ای که آقای رثانی محبت کرده و مدیریت کرده‌اند، شامل مقدمه‌ای که من در فاشیسم سقوط کند؟ آزادی رسانه‌ها، به نظر من آنها ترامپ را پشت سر خواهند گذاشت و نشانه‌های سقوط ترامپیسم دیده می‌شود. پیروزی ممدانی در نیویورک یکی از این نشانه‌هاست. در طول یک سالی که از انتخاب ترامپ می‌گذرد، تمام انتخاباتی که در آمریکا برگزار شده، حتی در ایالت‌های سخت جمهوری‌خواه، می‌توان این نشانه را دید. سال گذشته ترامپ با ۴۲ درصد بیشتر از کاملا هریس برنده شد و امسال اختلاف کاندیدای دموکرات با کاندیدای جمهوری‌خواه در نظرسنجی‌ها دو درصد است. خیلی‌ها می‌گویند ممکن است ببریم. این نشان می‌دهد این سیستم در حال فروپاشی است. یک‌عده می‌گویند در آمریکا میان دو حزب فرقی وجود ندارد و همه اینها سر و ته یک کرباس هستند. چنین چیزی نیست. اصلا با عقل جور درنمی‌آید. هر نفری با نفر دیگر متفاوت است و در بدترین سیستم هم این تفاوت وجود دارد. در سیستم شوروی، استالین با خروشچف یکی بود؟ خروشچف با برژنف یکی بود؟ برژنف با پوتین یکی است؟ سیاست خارجی آمریکا که شامل جنگ‌های پرخاشگرانه و یورشگرانه و اشغال جهان بود، نمی‌تواند ادامه پیدا کند. خودشان هم می‌گویند که ادامه‌اش خودبه‌خود منتفی است. کمااینکه ترامپ تا جایی که توانسته وارد جنگ نشده و با اینکه زیاد حرف می‌زند اما توان این کار را ندارد. مردم آمریکا هم قبول نمی‌کنند؛ چون خودشان در وضعیت افتضاح اقتصادی هستند و الان با اسرائیل هم دچار تعارض شده‌اند. در چنین شرایطی، راه سختی که گفتم مطرح می‌شود. من نمی‌گویم این راه دو درصد موفق می‌شود ولی امکان موفقیت آن بیشتر است. الان ممکن است در اروپا چهار سال با شیش سال راست افراطی سر کار بیاید، کمااینکه در یک‌سری کشورها روی کار آمدند، ولی بعد سقوط می‌کند و نمی‌تواند ادامه دهد. البته تا زمانی که دموکراسی دارند. اگر دموکراسی را از دست بدهند، به سمت فاشیسم می‌روند که بحث دیگری است. ولی به نظر من دموکراسی ضمانتی است که اینجا وجود دارد. می‌خواهم شاهدی مثال بزنم که چرا حتی کسانی که مخالف این حرف را می‌زنند، این نکته را می‌دانند. خیلی آدم‌های پولدار می‌شناسیم که جزء تندروترین‌ها و روسوفیل‌ترین‌ها هستند و به‌شدت طرفدار روسیه و چین هستند. یک‌سری هم در ایران طرفدار غرب هستند یا می‌گویند غرب بهتر است. من نمی‌گویم غرب بهتر است و نقد شدید به غرب دارم. من می‌گویم دو سیستم وجود دارد که باید نقدشان کرد. اما از کسانی که طرفدار چین هستند، بپرسید چرا فرزندان‌تان را برای تحصیل به چین نمی‌فرستید؟ یا چرا در چین ملک نمی‌خرید و در انگلستان، آمریکا، فرانسه و کانادا ملک می‌خرید؟ چرا در سیاست بین‌المللی روسیه و چین خوب هستند اما درباره پول‌های در جیب‌تان، آمریکا و کانادا و فرانسه خوب هستند؟ آیا می‌دانید که بزرگ‌ترین طلبکار آمریکا، چین است؟ یعنی پول‌های خود چین هم در آمریکاست و بیشترین پول‌های روسیه هم در سیستم‌های غربی است. چرا؟ حتی خود آقای پوتین به سیستم‌های دموکراتیک با نیمه‌دموکراتیک یا سیستم‌هایی که می‌توانند دموکراسی را حفظ کنند، اعتقاد بیشتری دارد تا به سیستم خودش. پولش را به لندن و پاریس می‌برد. نه به خاطر استرلینگ شدن دهند. اجازه دهند یک‌سری مدیران غربی بیایند و راه‌حل بدهند. مطمئنم در ایران راه‌حل‌هایی وجود دارد که بتواند فشار را کاهش دهد. در رادیو و تلویزیون و شبکه‌های اجتماعی و کانال‌هایی که در خود ایران هست، می‌گویند اگر در ایران پول نیست، چرا اختلاف طبقاتی هست؟ اختلاف طبقاتی‌ای که می‌گویند یک‌عده از دویی پیتزا سفارش می‌دهند، چه معنایی دارد؟ این یعنی پول هست. تصاویری که از ایران می‌بینم و شواهدی که دریافت می‌کنم نشان می‌دهد پول آن‌قدر هست که تعداد زیادی از رستوران‌ها و مکان‌های شیک وجود دارد که من بشخصه نمی‌توانم به آنجاها بروم. پس پول هست اما مشکلی در توزیعش وجود دارد. بارها درباره آماری که در مورد توزیع بودجه فرهنگی ایران وجود دارد، بحث شده است. الان برای رادیو و تلویزیون ایران چقدر هزینه می‌شود و چقدر مخاطب دارد؟ این همه کانال‌های مختلف وجود دارد. این پول‌ها می‌تواند درست هزینه شود. چرا مردم ایران باید در شرایط کشور فقیر جهان‌سومی زندگی کنند؟ الان ایران یکی از بدترین وضعیت‌های اقتصادی را دارد. به گفته خود مسئولان، ۳۰ درصد مردم ایران زیر خط فقر هستند. مگر چنین چیزی ممکن است؟ ایران یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان است. پس می‌بینیم که داستان، داستان سیاسی است. ولی بعد از این داستان سیاسی بلافاصله مسئله فرهنگ مطرح می‌شود؛ چون اگر شما بخواهید سیاست را به طرف بهترشدن ببرید، احتیاج به فرهنگی دارد که بتواند این کار را بکند و ما این فرهنگ را نداریم. الان نه در سطح حاکمیت اتحادی می‌بینید و نه در سطح مردم؛ چه مردمی که مخالف هستند و چه آنها که مخالف هستند. گفت‌وگو برای هیچ‌کدام ممکن نیست؛ چون ما در سیستم فرهنگی‌مان یک نقص عمومی داریم. این مشکل به‌سرعت رفع نمی‌شود ولی به‌سرعت می‌تواند فهمیده شود. این دو درست متفاوت است. مثال یک بیماری را می‌زنم. می‌گویند بیمار تا زمانی که خودش قبول نکند بیمار است، قابل معالجه نیست. ممکن است شما بیماری‌ای داشته باشید که الان معالجه آن سه سال زمان نیاز باشد، ولی تا بیماری تشخیص داده نشود و دوم شما آن را قبول نکنید، معالجه را شروع نمی‌کنید. ممکن است بگویید در این حرف تناقض وجود دارد. اما به قول یک مثل چینی، یک راه صد هزار راه می‌شود. یعنی یک مسافت طولانی را می‌شود با چند قدم آن را برداری. یعنی باید بفهمی کجا می‌خواهی بروی و بعد قدم اول را در راه درست برداری. اما اگر از ابتدا غلط فکر کنید، مسئله حل نمی‌شود. یعنی مثال فکر کنید اگر درآمدمان بالا برود یا فناوری را وارد کنیم، وضعیت درست می‌شود یا اگر دولت کوتهی را برداریم و دولت X یا یکذایی، درست می‌شود؛ هیچ‌کدام اینها درست نمی‌شود. حتی اگر ما عامل بیرونی را هم نداشتیم، این‌گونه مسئله حل نمی‌شد. حتی اگر تمام خاورمیانه دموکراتیک بود باز هم نمی‌توانید یک چیزی را یکباره وارد کنید. الان که کل خاورمیانه غیردموکراتیک است. الان خود اروپا هم الیگارشیک است. در ۴۰ سال اخیر دموکراسی در کل جهان به‌شدت افت کرده است. چرا؟ باز هم به دلایل فرهنگی. به دلیل اینکه این فرد فرهنگی است اما فراطی که می‌گوید دموکراسی اصلا به درد نمی‌خورد و سیستم‌های دموکراتیک سیستم‌های غیرکارا هستند، رواج پیدا کرده است. این ایده‌ی خوبی سیستم‌های فراقانونی به درد می‌خورد. مدلی هم که مثال می‌زنند چین است و می‌گویند چین بدون دموکراسی، کشور اول دنیاست و وضع مردمش مدام بهتر می‌شود. ولی آمریکا با دموکراسی به چین وضعیتی افتاده است. این تصور در همه جا باعث سقوط شده است. در اروپا هم راست افراطی همین را می‌گوید. راست افراطی اصلا نمی‌گوید من دموکراسی را می‌خواهم دموکراسی را با حزب واحد می‌خواهم دموکراسی را با ایرانیت و اسلام می‌خواهم دموکراسی را با فرانسه می‌خواهم دموکراسی را با فرانسه و اروپا می‌خواهم دموکراسی را با فرانسه و اروپا و اسلام می‌خواهم دموکراسی را با فرانسه و اروپا و اسلام و ایران می‌خواهم دموکراسی را با فرانسه و اروپا و اسلام و ایران و آب را تامین کند. بحث من این است که چرا حتی کسانی که می‌گویند چین بدون دموکراسی، مدل خوبی است، اما این به آن معنا نیست که غرب را نسبت به شرق انتخاب کنیم؛ چون نه غرب و نه شرق یکدست نیستند. ما اصولا نباید کسی را انتخاب کنیم. قبل از اینکه اینها شهر داشته باشند، ایران سیستم پیچیده حکومتی و امپراتوری داشته است. در آن زمان یونان امپراتوری نداشت و شهر داشت و شهر را اداره می‌کرد، اما ایران امپراتوری را اداره می‌کرد. ما اصلا نیاز به کسی نداریم ولی نیازنداشتن به این معنا نیست که نباید همکاری و تعامل کرد یا نباید در جامعه بین‌المللی حضور داشت. من تعجب می‌کنم از کسانی که می‌خواهند ایران را کنار کره شمالی بگذارند. کره شمالی اصلا کشور نیست. کره شمالی یک زندان-کشور است. من می‌گویم حتی حیاط‌خلوت هم نیست و مثلا در حد انباری چین است. برای چینی که یک‌میلیارد و ۴۰۰ میلیون جمعیت دارد، کره شمالی با ۶۰ میلیون جمعیت، یک تکه کوچک چین هم نیست. کره شمالی را می‌توان آن‌گونه اداره کرد. در آنجا حتی خندیدن و گریه مردم هم دستوری است. ایران در گذشته هم این‌طوری نبوده است. حالا در این صد سال ایرانی‌ها طوری شده‌اند که حتی نمی‌توانند دیسیپلین را رعایت کنند. در تمام دوران کرونا، همه جای دنیا حکومت نظامی اعلام شد اما آیا در ایران توانستند یک روز خیابان را خلوت کنند؟ بنابراین راه درازمدت را باید منطقی انتخاب کنیم. وقتی می‌گویم باید به سمت دموکراسی رفت، منظورم از دموکراسی، غرب نیست. در ۱۳۲۰ که رضاشاه از ایران رفت، حکومت نسبتا دموکراتیک سر کار آمد. بین سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ یعنی تقریبا ۱۲ سال ما حکومت دموکراتیک داشتیم. درست است که شکست خورد ولی این سابقه را داشتیم. ۱۳۲۰ زمان جنگ جهانی دوم بود. در آن زمان کشورهای اروپایی و آمریکا دموکراسی فوق‌العاده‌ای نداشتند. الان که سقوط کرده‌اند ولی اوج دموکراسی این کشورها بین سال‌های تقریبا ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰ بود تا قبل از اینکه دوباره سقوط کند. الان در موج پایین‌رونده هستند. اما فکر نکنید اینها در ۱۹۵۰ دموکراسی جالبی داشتند. در فرانسه تا سال ۱۹۵۸ که جمهوری پنجم سر کار آمد، وضعیت افتضاحی حاکم بود و دموکراسی به آن شکل وجود نداشت. من همیشه گفته‌ام که مصدقی و طرفدار جبهه ملی بوده‌ام. ما می‌گوییم همان راهی را که جبهه ملی می‌رفت، ادامه دهیم. منظورم این نیست که از لحاظ سیاسی سازمانی با این نام بسازیم. بلکه می‌گوییم ما یک مدل تاریخی در کشورمان داریم. این مدل داشت کار می‌کرد و به دلایل درونی سقوط نکرد. این خیلی مهم است که با کودتای بیرونی سقوط کرد. آمریکا و انگلیس گفتند ما کودتا کردیم اما در این سال‌ها یک‌سری تئوریسین‌هایی که از باب کاتولیک‌تر هستند، می‌گویند مصدق کودتا کرد؛ چون اینها می‌خواهند خودشان خدمتی کنند و تصورشان این است که در حکومت بعدی پست خواهند داشت که این‌طور نخواهد شد. از این شوخی‌ها که بگذریم، من می‌گویم ما یک مدل تاریخی داریم. ۱۲ سال یک دموکراسی بوده که در آن حزب وجود داشته، احزاب با هم اختلاف داشتند و در خیابان زدوخورد هم می‌کردند و اتفاقی نمی‌افتاد. نمی‌گویم در خیابان زدوخورد کنید و منظورم این است که کلید قبل می‌شد. در روزنامه‌ها نوشته‌اند زمان مقالات را دکتر مصدق چقدر فحش داده می‌شد. در مجلس چه غوغایی می‌شد. آیا این مدل خوش از این رفت؟ به صحبت‌های تاریخی‌اش گوش کنید که اصرار دارند تقصیر مردم بود. بامزه است که یکی از این آقایان می‌گوید تصور کنید اگر مصدق با آمریکا کنار می‌آمد، به چه آینده طلایی‌ای داشتیم. این حرف است که شما می‌زنید؟ همزمان مصدقی ساخت خارجی آمریکا می‌گویند مدل کسانی که وضعیت بین ایران و آمریکا و اجمعه مسئله کوفکاتیکری را به وجود آورد، به دخالتی برمی‌گردد که آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران کرد. آیا با کودتای ۱۳۳۲ حکومت دموکراتیک را ساقط کرد که برای خودش درآمد نفتی داشته باشد. همین باقیه بحران خاورمیانه شد بعدهای که امروز همه در آن گیر کرده‌اند. به صورتی که اسرائیل با هشت میلیون جمعیت، آمریکا با ۳۵۰ میلیون جمعیت را به دنبال خودش می‌کشد. اینها در تلویزیون آمریکا گفته می‌شود. بنابراین من معتقدم نتیجه‌اش فروپاشی است. اما این به آن معنا نیست که غرب را نسبت به شرق انتخاب کنیم؛ چون نه غرب و نه شرق یکدست نیستند. ما اصولا نباید کسی را انتخاب کنیم. قبل از اینکه اینها شهر داشته باشند، ایران سیستم پیچیده حکومتی و امپراتوری داشته است. در آن زمان یونان امپراتوری نداشت و شهر داشت و شهر را اداره می‌کرد، اما ایران امپراتوری را اداره می‌کرد. ما اصلا نیاز به کسی نداریم ولی نیازنداشتن به این معنا نیست که نباید همکاری و تعامل کرد یا نباید در جامعه بین‌المللی حضور داشت. من تعجب می‌کنم از کسانی که می‌خواهند ایران را کنار کره شمالی بگذارند. کره شمالی اصلا کشور نیست. کره شمالی یک زندان-کشور است. من می‌گویم حتی حیاط‌خلوت هم نیست و مثلا در حد انباری چین است. برای چینی که یک‌میلیارد و ۴۰۰ میلیون جمعیت دارد، کره شمالی با ۶۰ میلیون جمعیت، یک تکه کوچک چین هم نیست. کره شمالی را می‌توان آن‌گونه اداره کرد. در آنجا حتی خندیدن و گریه مردم هم دستوری است. ایران در گذشته هم این‌طوری نبوده است. حالا در این صد سال ایرانی‌ها طوری شده‌اند که حتی نمی‌توانند دیسیپلین را رعایت کنند. در تمام دوران کرونا، همه جای دنیا حکومت نظامی اعلام شد اما آیا در ایران توانستند یک روز خیابان را خلوت کنند؟ بنابراین راه درازمدت را باید منطقی انتخاب کنیم. وقتی می‌گویم باید به سمت دموکراسی رفت، منظورم از دموکراسی، غرب نیست. در ۱۳۲۰ که رضاشاه از ایران رفت، حکومت نسبتا دموکراتیک سر کار آمد. بین سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ یعنی تقریبا ۱۲ سال ما حکومت دموکراتیک داشتیم. درست است که شکست خورد ولی این سابقه را داشتیم. ۱۳۲۰ زمان جنگ جهانی دوم بود. در آن زمان کشورهای اروپایی و آمریکا دموکراسی فوق‌العاده‌ای نداشتند. الان که سقوط کرده‌اند ولی اوج دموکراسی این کشورها بین سال‌های تقریبا ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰ بود تا قبل از اینکه دوباره سقوط کند. الان در موج پایین‌رونده هستند. اما فکر نکنید اینها در ۱۹۵۰ دموکراسی جالبی داشتند. در فرانسه تا سال ۱۹۵۸ که جمهوری پنجم سر کار آمد، وضعیت افتضاحی حاکم بود و دموکراسی به آن شکل وجود نداشت. من همیشه گفته‌ام که مصدقی و طرفدار جبهه ملی بوده‌ام. ما می‌گوییم همان راهی را که جبهه ملی می‌رفت، ادامه دهیم. منظورم این نیست که از لحاظ سیاسی سازمانی با این نام بسازیم. بلکه می‌گوییم ما یک مدل تاریخی در کشورمان داریم. این مدل داشت کار می‌کرد و به دلایل درونی سقوط نکرد. این خیلی مهم است که با کودتای بیرونی سقوط کرد. آمریکا و انگلیس گفتند ما کودتا کردیم اما در این سال‌ها یک‌سری تئوریسین‌هایی که از باب کاتولیک‌تر هستند، می‌گویند مصدق کودتا کرد؛ چون اینها می‌خواهند خودشان خدمتی کنند و تصورشان این است که در حکومت بعدی پست خواهند داشت که این‌طور نخواهد شد. از این شوخی‌ها که بگذریم، من می‌گویم ما یک مدل تاریخی داریم. ۱۲ سال یک دموکراسی بوده که در آن حزب وجود داشته، احزاب با هم اختلاف داشتند و در خیابان زدوخورد هم می‌کردند و اتفاقی نمی‌افتاد. نمی‌گویم در خیابان زدوخورد کنید و منظورم این است که کلید قبل می‌شد. در روزنامه‌ها نوشته‌اند زمان مقالات را دکتر مصدق چقدر فحش داده می‌شد. در مجلس چه غوغایی می‌شد. آیا این مدل خوش از این رفت؟ به صحبت‌های تاریخی‌اش گوش کنید که اصرار دارند تقصیر مردم بود. بامزه است که یکی از این آقایان می‌گوید تصور کنید اگر مصدق با آمریکا کنار می‌آمد، به چه آینده طلایی‌ای داشتیم. این حرف است که شما می‌زنید؟ همزمان مصدقی ساخت خارجی آمریکا می‌گویند مدل کسانی وضعیت بین ایران و آمریکا و اجمعه مسئله کوفکاتیکری را به وجود آورد، به دخالتی برمی‌گردد که آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران کرد. آیا با کودتای ۱۳۳۲ حکومت دموکراتیک را ساقط کرد که برای خودش درآمد نفتی داشته باشد. همین باقیه بحران خاورمیانه شد بعدهای که امروز همه در آن گیر کرده‌اند. به صورتی که اسرائیل با هشت میلیون جمعیت، آمریکا با ۳۵۰ میلیون جمعیت را به دنبال خودش می‌کشد. اینها در تلویزیون آمریکا گفته می‌شود. بنابراین من معتقدم نتیجه‌اش فروپاشی است. اما این به آن معنا نیست که غرب را نسبت به شرق انتخاب کنیم؛ چون نه غرب و نه شرق یکدست نیستند. ما اصولا نباید کسی را انتخاب کنیم. قبل از اینکه اینها شهر داشته باشند، ایران سیستم پیچیده حکومتی و امپراتوری داشته است. در آن زمان یونان امپراتوری نداشت و شهر داشت و شهر را اداره می‌کرد، اما ایران امپراتوری را اداره می‌کرد. ما اصلا نیاز به کسی نداریم ولی نیازنداشتن به این معنا نیست که نباید همکاری و تعامل کرد یا نباید در جامعه بین‌المللی حضور داشت. من تعجب می‌کنم از کسانی که می‌خواهند ایران را کنار کره شمالی بگذارند. کره شمالی اصلا کشور نیست. کره شمالی یک زندان-کشور است. من می‌گویم حتی حیاط‌خلوت هم نیست و مثلا در حد انباری چین است. برای چینی که یک‌میلیارد و ۴۰۰ میلیون جمعیت دارد، کره شمالی با ۶۰ میلیون جمعیت، یک تکه کوچک چین هم نیست. کره شمالی را می‌توان آن‌گونه اداره کرد. در آنجا حتی خندیدن و گریه مردم هم دستوری است. ایران در گذشته هم این‌طوری نبوده است. حالا در این صد سال ایرانی‌ها طوری شده‌اند که حتی نمی‌توانند دیسیپلین را رعایت کنند. در تمام دوران کرونا، همه جای دنیا حکومت نظامی اعلام شد اما آیا در ایران توانستند یک روز خیابان را خلوت کنند؟ بنابراین راه درازمدت را باید منطقی انتخاب کنیم. وقتی می‌گویم باید به سمت دموکراسی رفت، منظورم از دموکراسی، غرب نیست. در ۱۳۲۰ که رضاشاه از ایران رفت، حکومت نسبتا دموکراتیک سر کار آمد. بین سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ یعنی تقریبا ۱۲ سال ما حکومت دموکراتیک داشتیم. درست است که شکست خورد ولی این سابقه را داشتیم. ۱۳۲۰ زمان جنگ جهانی دوم بود. در آن زمان کشورهای اروپایی و آمریکا دموکراسی فوق‌العاده‌ای نداشتند. الان که سقوط کرده‌اند ولی اوج دموکراسی این کشورها بین سال‌های تقریبا ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰ بود تا قبل از اینکه دوباره سقوط کند. الان در موج پایین‌رونده هستند. اما فکر نکنید اینها در ۱۹۵۰ دموکراسی جالبی داشتند. در فرانسه تا سال ۱۹۵۸ که جمهوری پنجم سر کار آمد، وضعیت افتضاحی حاکم بود و دموکراسی به آن شکل وجود نداشت. من همیشه گفته‌ام که مصدقی و طرفدار جبهه ملی بوده‌ام. ما می‌گوییم همان راهی را که جبهه ملی می‌رفت، ادامه دهیم. منظورم این نیست که از لحاظ سیاسی سازمانی با این نام بسازیم. بلکه می‌گوییم ما یک مدل تاریخی در کشورمان داریم. این مدل داشت کار می‌کرد و به دلایل درونی سقوط نک